

سویه های مبهم «تغییر» پرزیدنت لولا و حزب کارگر برزیل

لیلا دانش

مقدمه

۲۷ اکتبر ۲۰۰۲، گروه های بزرگی از مردم با پرچم های سرخ از جلوی بانک های بزرگ عبور می کردند و منتظر اعلام نتایج انتخابات بودند. وقتی معلوم شد که لولا (Luis Inácio da Silva-Lula) برنده انتخابات است، بسیاری یک دیگر را در آغوش کشیدند و گریستند. حدود ۳۰۰ مایل آن طرف تر در روستای Caetés که زادگاه لولا بود، مردم و بستگانش به خیابانها آمدند. این منطقه، به خاطر لولا، جمهوری سیلوا (نام فامیل لولا) نامیده می شود. زنان و مردان یک دیگر را در آغوش می کشیدند و می گفتند که باور نکردنی است، دوره ۵۰۰ ساله هدایت الیت نظامی، زمین داران و بانک داران بزرگ به آخر رسیده است!

لولا، کارگری از مناطق پرت خارج محدوده در برزیل و از فعالین اتحادیه ای که سه دوره تلاشش برای راه یافتن به حکومت بی نتیجه مانده بود، سرانجام در اکتبر ۲۰۰۲ در میان شور و شعف همگانی، به پهنه ای آمریکای لاتین، رئیس جمهور شد. او با شعار «تغییر» آمد. تغییری که برای میلیون ها نفر نه فقط در برزیل، که در تمامی آمریکای لاتین که از بیکاری، افزایش مصایب اجتماعی و از دست رفتن شیرازه زندگی به تنگ آمده بودند، یک باید بلاتردید بود. اما آیا انتخاب لولا واقعا سرفصل جدیدی در تاریخ آمریکای لاتین و برزیل به عنوان بزرگ ترین کشور این منطقه است؟

برآمد موج چپ در آمریکای لاتین طبعاً توجه بسیاری را به خود جلب کرده است. این برآمد، بی این که فعلاً دغدغهی بررسی چند و چون این چپ را داشته باشیم، نشانه هایی از فروکش تعرضات دست راستی دههی هشتادی را با خود دارد و از این رو، باید آنرا را شناخت. هم از نظر پروسه ای عروج سیاست های نتولیبرالی در آنها، هم از آن جا که برزیل در کنار چین و هند یکی از سه غول بزرگ «جهان سوم» شناخته می شود، و هم شکل گرفتن مقاومت و گزینه های

سیاسی در مقابل آنها. هم چنان که قابل انتظار است، مقاومتها و پاسخ ها یک سان نیست. آرژانتین، ونزوئلا، مکزیک و برزیل، کشورهایی که همگی وجوه فرهنگی، اجتماعی، تاریخی و حتا سیاسی نسبتاً مشترکی دارند، پاسخ های یک سانی را نمایندگی نکرده اند. راه لولا، «راه سوم» آمریکای لاتینی است، با نشانه هایی از مدل دولت رفاه بعد از جنگ دوم در شمال اروپا. پیروزی انتخاباتی حزب کارگر برزیل، شور و شوق گسترده ای را در جبهه ای مبارزات ضد جهانی شدن نتولیبرالی موجب شد. پورتوآلگره به عنوان سمبل دموکراسی و اقتصاد مشارکتی مدل برزیل در این مبارزات جای ویژه ای یافت. فوروم اجتماعی جهانی، در سال ۲۰۰۵، نیز در پورتوآلگره با جمعیتی قریب ۱۰۰ هزار نفر برگزار شد. اجتماع وسیعی از سازمانها و نهادهای سیاسی و اجتماعی، جلسات تبادل نظر، سمینارهای بحث، نمایشگاه کتاب، رقص و پایکوبی و غیره. اما در این اجتماع، که عروج خود را مدیون پروسه ی نضج و قوام یافتن دموکراسی مشارکتی نوع برزیل است، امسال لولا برای سیاست های محافظه کارانه اش مورد غضب و اعتراض بخشی از شرکت کنندگان قرار گرفت.

نوشته ای حاضر اساساً ترجمه و تلخیص از کتابی است به نام «پرزیدنت لولا و حزب کارگر برزیل». اما از چند منبع دیگر نیز برای تکمیل این تصویر استفاده شده، که همگی در انتهای مطلب معرفی می شوند. (۱) لذا به جز مقدمه، بقیه مطلب در حقیقت بازگویی از این منابع است.

پرزیدنت لولا و حزب کارگر برزیل

بعد از انتخاب لولا، بسیاری از رسانه های جمعی دست راستی مشغول بررسی تاثیر این مساله بر بازار سهام شدند و این که سرمایه داران خارجی چه واکنشی نشان خواهند داد. اما لولا با شعاری متفاوت آمده بود. او قرار بود گرسنگی را پایان دهد و شغل به وجود آورد. و به این معنا، شاخص قضاوتها نمی توانست واکنش

بازار بورس و سرمایه داران خارجی باشد. از درون چپ برزیل در دهه های آخر قرن بیستم، سه حرکت بزرگ توده ای شکل گرفت. «حزب کارگر برزیل» (PT) dos Trabalhadores Partido (پی. تی)، «اتحادیه سراسری» (CUT) Central U'nica dos Trabalhadores (سی. یو. تی)، و «جنبش بی زمینها» (MST) dos Trabalhadores Rurais Sem Terra Movimento (ام. اس. تی). گفته می شد بعد از سی سال در برزیل، کسی رئیس جمهور شده که یک حزب قدرت مند پشت سر خود دارد و برنامه ای متفاوت، که اساس آن قرار است زیر سنوال بردن برنامه های نتولیبرالی دولت های پیشین باشد.

لولا کیست؟

لولا، ۶ اکتبر ۱۹۴۵ در روستای Caetés در شمال شرق برزیل و در یک خانواده ی بسیار فقیر متولد شد. مثل بسیاری دیگر از برزیلی ها، پدر پس از تولد لولا برای یافتن شغل از روستا به شهر سائوپولو مهاجرت کرد و در یک بندر مشغول نقل و انتقال گونی های بزرگ قهوه شد. لولا برای اولین بار وقتی پنج ساله بود پدر را دید. هفت ساله بود، که مادر به هم راه هشت فرزندش با یک ماشین باری پشت باز و در یک سفر سیزده روزه راهی سائوپولو شد، برای سر و سامان دادن به زندگی و پیوستن به همسرش. پدر در دوره ی مهاجرت با زن دیگری زندگی می کرد و زندگی برای مادر لولا و بچه ها در یک اتاق کوچک پشت یک بار، به سختی می گذشت. لولا از چهارده سالگی اولین کار جدی خود را شروع کرد، ولی به همت تلاش مادر موفق شد دیپلم تکنیک خود را بگیرد. در سال ۱۹۶۶، او شروع به کار در یکی از شرکت های بزرگ مهندسی برزیل کرد. تا این جا به اضافی زندگی با چند زن، فوتبال و باشگاه و رقص و آبجو بعد از کار، زندگی او با بسیاری دیگر از مهاجرین روستاها به سائوپولو تفاوت زیادی نداشت. لولا از طریق

برادرش، که عضو یک سازمان کمونیستی مخفی بود، با فعالیت اتحادیه‌های آشنا شد و با تشویق‌های او برای کار در اتحادیه کاندید شد. در همان ابتدای کار با این که طبق گفته‌ی خودش و آشنایش جسارت کافی برای ایفای این رل را نداشت، اما کم کم با مشاهده‌ی مسئولین اتحادیه‌های آن زمان که محافظه کار بوده و منطبق با منافع کارفرما حرکت می‌کردند - و به ویژه بعد از دستگیری برادرش به جرم کمونیست و شورشی بودن - جسارت بیشتری یافت. سال‌های مهم برای تبدیل شدن لولا به آن چه که امروز است، سال‌های ۱۹۷۵-۱۹۷۹ بود، که اعتصابات گسترده‌ای در منطقه‌ی سانوپولو در گرفت. اعتصابات که طبقه‌ی کارگر برزیل را وارد دور دیگری از حیات خود کرد. لولا محصول این دوره است. در جریان همین اعتصابات بود، که بر همه معلوم شد لولا کسی که هیچ وقت کتاب خواندن را دوست نداشته، مبلغی زبردست بود و به راحتی و با تبحر توجه شنوندگان خود را جلب می‌کرد.

اتحادیه‌های کارگری و شکل‌گیری «حزب کارگر برزیل» (PT)

در طول دهه‌ی ۷۰ میلادی، برزیل شاهد ناآرامی‌های بسیاری بود. دستگاه سرکوب گسترده‌ی نظامیان در حکومت، با اعتراضات گسترده‌ای از جانب دانش جویان، روشن فکران و کارگران مواجه بود. فعالین بسیاری در این دوران ناپدید شدند. اتحادیه‌های کارگری وابسته به دولت به هیچ وجه مورد اعتماد کارگران نبودند و بخشی از فعالین کارگری - که راه فعالیت مستقل از دولت را می‌جستند - در پناه حرکتی که از جانب کلیسای کاتولیک (جنبش الهیات رهایی بخش) راه افتاده بود، به فعالیت مستقل اتحادیه‌های پرداختند.

اتحادیه در این زمان عموماً به سیاست کاری نداشت و محلی بود برای تامین کارهای اداری و اجتماعی و غیره. جلسات تعیین دست‌مزدها و قراردادهای جمعی هم پشت درهای بسته اتفاق می‌افتاد. کارفرما و اتحادیه در چهارچوب سیاست دست‌مزد دولت توافقاتی می‌کردند و توده‌ی کارگران نقشی نداشتند. لولا خود می‌گوید، که بسیار روشن بود که کارگران اعتمادی به اتحادیه نداشتند و اصولاً نقش آن را نمی‌دیدند. برای غلبه بر این معضل، لولا با دیگر اعضای رهبری اتحادیه تلاش کردند با ترتیب دادن مسابقات فوتبال به هم راه فرصتی برای گپ زدن و آبجو خوردن و توزیع برگه‌های اطلاعاتی اتحادیه، که مزین به شوخی و مزاح بودند، ارتباط نزدیک‌تری با کارگران برقرار کنند. اقدام دیگر آن‌ها برای جلب اعتماد کارگران، این بود که شروع کردند به

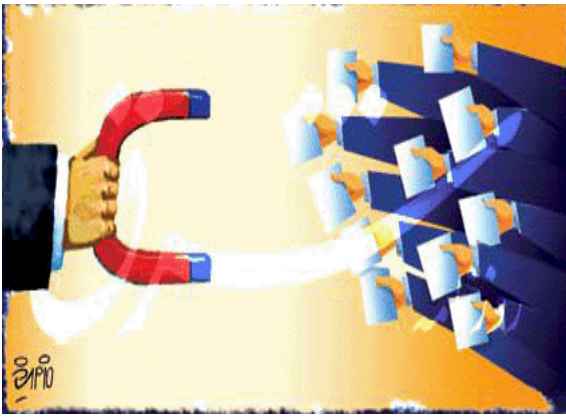
درج نام فورمن‌هایی که با کارگران رفتار غیر عادلانه می‌کردند در نشریه‌ی اتحادیه. این سلسله اقدامات باعث شد، که کارگران توجه بیشتری به اتحادیه کنند.

در سال ۱۹۷۵، کارگران متال - که در حقیقت بیش‌ترین نقش را در پروسه‌ی صنعتی شدن برزیل داشتند - اعتصاب کردند. کمی پس از این اعتصاب، دستگیری و شکنجه و مرگ یک ژورنالیست برجسته و یک رهبر کارگری که پیش‌تر رבוته شده بود، موج اعتراضات و اعتصابات گسترده‌ای را برانگیخت، که چند سالی به طول انجامید. در سال ۱۹۷۷، اعتصاب بزرگی منطقه‌ی صنعتی حوالی سانوپرناردو و دیادروما را که شامل قریب ۳۰۰ کارخانه با حدود ۳۰۰ هزار کارگر بود، فرا گرفت. لولا در جریان این اعتصاب نشان داد، که توانایی برجسته‌ای در متحد کردن کارگران دارد. اعتراضات کارگری در سال بعد، ۱۹۷۸، دوباره ادامه یافت. کارگران صنایع ماشین‌سازی تصمیم گرفتند، که پیشنهاد افزایش دست‌مزد ناچیز دولت نظامی را نپذیرند و دست به اعتصاب بزنند. این اعتصاب، شرکت‌های ماشین‌سازی مرسدس بنز، فولکس واگن، کرایسلر و فورد را در بر گرفت. گفته می‌شد از بعد از ۱۹۶۸، این بزرگ‌ترین اعتصاب صنایع ماشین‌سازی در برزیل بود، که ۸۰ هزار کارگر در آن شرکت داشتند. خود لولا بر آنست، که این اعتصاب همان معنایی را داشت که اعتصاب گدانسک برای لهستان. اتحادیه موفق شد یک افزایش دست‌مزد ۲۴ درصدی را به دولت تحمیل کند. طبق نظر لولا، این مهم‌ترین دستاورد آن اعتصاب عظیم نبود، بلکه مهم‌تر این بود که اتحادیه، کارفرمایان را وادار کرد مستقیماً با کارگران وارد مذاکره شوند و دولت در این زمینه دخالت نکند. در ادامه‌ی همین اعتصاب، در مناطق دیگر نیز اعتصابات برای افزایش دست‌مزدها صورت گرفت، که به کلی سیاست دست‌مزد دولت را زیر سؤال برد.

سال بعد مجدداً مسالهی افزایش دست‌مزد، موضوع جدال‌های متوالی بود. لولا می‌گوید: «باید جلسه می‌گرفتیم و تنها جایی که می‌شد جلسه‌ای گذاشت که حدود ۸۰ هزار کارگر در آن شرکت کنند، یک استادیوم ورزشی بود با امکانات بسیار محدود. برگزاری این جلسه، علی‌رغم اختلالات زیادی که عوامل دولتی بان‌اش بودند، پیش رفت. بلندگوها کار نمی‌کردند و جمعیت چند ساعتی با تراکم شدید نشست‌ه بودند، تا این که بالاخره من بدون بلندگو شروع به حرف زدن کردم و حرف‌ها را آن‌ها که اول می‌شنیدند برای دسته‌ی بعدی می‌گفتند تا همه

باشوند. باران هم باریدن گرفت، اما کسی نرفت.» گرچه در این سال دولت اعتصاب را غیر قانونی اعلام کرده بود، اما اعتصاب صورت گرفت. در جریان اعتصاب ۱۹۷۹، پلیس کارگران را محاصره کرد و لولا را تهدید کرد که اگر به جلسه برود، دستگیر خواهد شد. این اولین رو در رویی کارگران با پلیس مسلح بود و لولا بعد از آن به جلسه نرفت! عدم حضور او مایه‌ی دل‌سردی کارگران شد و در نتیجه، تنی چند از رهبران اتحادیه به خانه لولا رفته و او را قانع کردند به جمع کارگران بپیوندند. اعتصاب این سال چندان موفق نبود و نتیجه‌ی آن یک افزایش دست‌مزد ۱۵ درصدی بود، مشروط بر این که هیچ فعال اتحادیه‌ای دستگیر نشود. کوتاه آمدن لولا در این ماجرا، برای او سنگین تمام شد. کارگرانی رنجیده شدند و او را خائن نامیدند و مفسرین سیاسی گفتند، که عمر سیاسی لولا تمام شد. اعتصاب ۱۹۷۹، در حقیقت علی‌رغم کاستی‌هایش، نقطه‌ی شروع ایده‌ی ایجاد «حزب کارگر» شد. وقتی دولت به تعهد خود وفا نکرد و فعالین اتحادیه‌ای شرکت کرده در اعتصاب را دستگیر کرد، جمع وسیعی از فعالین اتحادیه بر آن شدند که خود باید مستقیماً در سیاست دخالت کنند و حزب خود را بسازند. در راستای اعتراضات کارگری چند ساله‌ی آخر دهه‌ی ۷۰ میلادی بود، که رهبران جدیدی ظهور کردند که در حقیقت همین‌ها ستون تشکیل حزب کارگر برزیل شدند. برای این فعالین اتحادیه‌ای، دو اصل مهم بود: اول این که، کارگران باید توسط خودشان رهبری شوند؛ و دوم این که، رفرف‌های جاری در کشور، مسایل و مشکلات کارگران را پاسخ نمی‌دهد.

بحث در مورد تشکیل حزب به طور جدی اولین بار در جلسه‌ای در دسامبر ۱۹۷۸ طرح شد. گرچه برخی از فعالین اتحادیه از ابتدا مخالف بودند، ولی کم کم تمایل آن‌ها نیز جلب شد و در کنگره‌ی نهم کارگران متال، در ژانویه ۱۹۷۹، پیشنهاد تشکیل حزب و طرح آن با بقیه‌ی بخش‌های کارگری رسماً طرح، و فعالیت برای جلب حمایت بخش وسیع‌تری از کارگران آغاز، شد. در اول می همان سال، بحث‌ها پیش رفت کرده بود و برنامه‌ی پیشنهادی حزب کارگر توزیع شد. دولت نظامیان هنوز در قدرت بود. در اکتبر همین سال، در یک جشن کارگری، ۱۳۰ نفر از مدافعین این حرکت، کمیته‌ی سراسری‌بی برای پیگیری امر تشکیل حزب درست کردند. در ۱۰ فوریه ۱۹۸۰، در یک جلسه‌ی علنی با شرکت ۱۲۰۰ نفر در دانشگاه Sion در سانوپولو اولین قدم‌های تشکیل حزب برداشته شد. در ژوئن همین سال، در حالی که موجی از اعتراضات و اعتصابات کارگری راه



توسط کارگران در حقیقت هستی اصلی اعتقادی در میان آن‌چپ، که به نام طبقه‌ی کارگر حرف می‌زد، بی پایه شد. بخشی از روشن فکران طبقه‌ی متوسط، که در تبعید بودند، اظهار نظر کردند که اعتصابات ۱۹۷۸ و ۷۹ رهبری‌ای را در جنبش کارگری شکل داده است، که هم برای جنبش کارگری و هم مقابله با رژیم‌های دیکتاتور مهم است. Weffort یک محقق

علوم سیاسی، که مقالات معتبری در نقد پوپولیسم نوشته بود، در قضاوت حزب کارگر تازه تاسیس کوشید، تا چپ را به گسست از درک کلاسیک مارکسیستی از دموکراسی قانع کند. او بر آن بود، که دموکراسی اهمیت استراتژیکی برای طبقه‌ی کارگر دارد. این همان ایده‌ای بود، که لولا و یارانش در عمل اتخاذ کرده بودند و از این طریق حمایت نظری و تئوریک می‌یافت.

از طرف دیگر، بخشی از جامعه‌ی روشن فکری برزیل، منتقد تشکیل یک حزب صرفاً کارگری بودند و تصور می‌کردند نیاز برزیل به یک حزب فراگیر و دموکراتیک سوسیالیستی است. از جمله مدافعین این نظر، جامعه شناس و محقق کاردوزو (Fernando Henrique Cardoso) بود، که بعدها دو دوره ریاست جمهوری برزیل را - پیش از لولا - در اختیار داشت. کاردوزو مقالات متعددی در رابطه با نظریه‌ی وابستگی نوشته بود و جزو تبعیدیان دهه‌ی ۶۰ میلادی بود. انتقاد او از جمله این بود که تشکیل حزب کارگری، روابط اجتماعی را تقلیل می‌دهد به روابطی که در چهارچوب بازار کار قابل رویت است. از نظر او، تشکیل حزب کارگر در راستای همان حرکت نظامیان بود، که اپوزیسیون را تشویق به ساختن احزاب کوچک و پراکنده می‌کرد. از نظر کاردوزو، حزب کارگر حتماً نمی‌توانست ۱۰ درصد رای لازم برای پذیرفته شدن به عنوان یک حزب رسمی را نیز به خود اختصاص دهد. کاردوزو به هم راه هم فکرانش به حزب چپ میانه‌ای پیوست، که در زمان نظامیان هنوز اجازتی فعالیت داشت و بعدها تبدیل شد به «حزب جنبش دموکراسی برزیل» (Partido do Movimento Democrática) بخش دیگری از روشن فکران نیز به نهادهای بورژوازی و ایده‌های دموکراسی‌ای که پی. تی. پی. به آن باور داشت، منتقد بودند.

پی. تی. توسط رهبران اتحادیه‌های کارگری ساخته شد، حدوداً همان طور که احزاب سوسیال دموکرات در اروپا. اما گفته می‌شود، که پی. تی. شباهت

افتاده و لولا دستگیر شده بود، تشکیل حزب کارگر با انتشار بیانیه‌ای و با شرکت بخشی از روشن فکران چپ و نمایندگان اتحادیه‌های جدید اعلام شد. در بخشی از بیانیه آمده بود: «حزب کارگر برخاسته از انتظار کارگران برای استقلال سیاسی است. آن‌ها خسته شده‌اند از این که رای دهندگان به کسانی باشند که منافع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی نظام غالب را نمایندگی می‌کنند... کارگران می‌خواهند خود را به مثابه نیرویی مستقل سازمان دهند.» هم چنین در این بیانیه تأکید شده بود، که پی. تی. قرار است حزبی توده‌ای باشد: «مشغله‌ی شرکت در پارلمان و فعالیت پارلمانی بعد از هدف اصلی حزب برای سازمان دادن استعمار شونده‌گان و مبارزه‌ی آنان قرار خواهد گرفت.» (جملات درون گیومه عیناً از کتاب ذکر شده ترجمه شده است.) با این وصف، پی. تی. به عنوان حزبی ناهمگون - که در آن از کارگران گرفته تا روشن فکران چپ متعلق به سازمان‌های مسلح و تئورسین‌ها شرکت داشتند - از همان ابتدا راه «انقلاب» را کنار گذاشت، تا با شرکت در فضای دموکراتیک درون جامعه در مباحث و فعالیت‌های اجتماعی شرکت کند. با این حرکت، بخشی از چپ که پیش‌تر با الهام از چه گوارا به مبارزه‌ی مسلحانه روی آورده بود، برای التیام زخم‌های ناشی از این ناکامی به حرکت حزب کارگران پیوست، تا در ساختن جامعه‌ی دموکراتیک و آزاد سهیم شود. پی. تی. به فعالین چپی که سابقه‌ی شرکت در مبارزه‌ی مسلحانه داشتند، به تبعیدیان و خانواده‌های ناپدید شدگان و زندانیان سیاسی، و به فعالین سیاسی‌ای که منتقد استالینیسم بودند، فضای سیاسی می‌داد.

با این حال، دو حزب بزرگ چپ، «حزب پرو روس» (PCB) و «حزب مائوئیست» (PCdoB)، پی. تی. را مجاز نمی‌دانستند، که به نام طبقه‌ی کارگر و سخن گوی کارگران ظاهر شود. ظهور حزب کارگر، به شکل گرفتن و قطبی شدن مباحث جدی‌ای در درون چپ و جنبش کارگری منجر شد. درک غالب چپ (عمدتاً از جانب حزب پرو روس) که جامعه‌ی برزیل را جامعه‌ای با مناسبات عقب مانده می‌دانست و علت نابسامانی‌ها را در سازش میان زمین داران بزرگ و امپریالیسم جستجو می‌کرد، زیر سؤال رفت. مطابق این درک، سؤال محوری در جامعه، تقابل دو قطبی مدرنیزاسیون و عقب ماندگی بود. حضور پی. تی. در صحنه‌ی مبارزه‌ی سیاسی، دور طولانی‌ای از مباحثی از این دست را در درون چپ پایان داد و دیگر برای بسیاری روشن بود، که عقب ماندگی لزوماً تناقضی با سرمایه داری ندارد. با تشکیل یک حزب کارگری

زیادی به حزب لیبر انگلیس دارد، با این تفاوت که حزب از اتحادیه کمک مالی نمی‌گیرد و در عوض مورد حمایت مادی و معنوی فعالین کلیسای کاتولیک است. (۲) بسیاری از اعضای حزب از فعالین جنبش‌های اجتماعی هستند. خود این جنبش‌ها هیچ وابستگی‌ای به حزب ندارند و پیش آمدن اختلاف میان فعالین آن با فعالین محلی حزب به کرات رخ می‌دهد. هنگام تشکیل حزب، گروه‌هایی از جنبش چپ به آن ملحق شدند و برخی (مانند یک جریان تروتسکیست) عضویت شان را در حزب خودشان و تعلق شان به انترناسیونال چهارم را کماکان حفظ کردند.

پی. تی، حزبی است توده‌ای با حضور گرایش‌های بسیار متفاوت، از تروتسکیست‌ها گرفته تا لنینیست‌ها، مارکسیست‌ها، کاتولیک‌ها و هم چنین اعضای کارگر بی سواد تا روشن فکران تحصیل کرده‌ی معروفی که هر کدام در زمینه‌های اشتهاری داشتند. گرچه فعالیت اپوزیسیون در برزیل نیز - مانند بسیاری دیگر از کشورهای با حکومت‌های دیکتاتوری - فعالیت‌های مخفی بود، اما حزب کارگر از همان ابتدا بر این پای فشرده که مبارزه‌ی سیاسی باید علنی و در فضای دموکراتیک باشد. سال ۱۹۸۳، لولا و تنی چند از نزدیکانش - که تأثیرات وجود گرایش‌های مختلف نگران شان کرده بود - تصمیم گرفتند واقع بین باشند و خود نیز گرایش را شکل دهند و یا نمایندگی کنند. گرایشی که جریان اصلی درون حزب است و می‌خواهد حزب کارگر برزیل، حزبی دموکراتیک، توده‌ای و باز باشد. علی رغم این که توده‌ای بودن و باز بودن حزب از شروع تشکیل‌اش به مثابه یک نقطه‌ی قوت درک می‌شد، اما حال روشن شده بود که تحمل گرایش‌های در مقابل یک دیگر مرزهایی هم دارد. در سال ۱۹۸۶، بخشی از اعضای حزب کمونیست انقلابی برزیل - که خود را اعضای حزب کارگر می‌دانستند - در جریان دستبرد به یک بانک دستگیر شدند و پس از آن حزب کارگر در چهارمین کنفرانس

ملی‌اش به اتخاذ مقررات انضباطی دست زد و تعلق به دو حزب را برای اعضایش ممنوع کرد. در مصوبه های این کنفرانس تاکید شد، که حزب کارگر یک حزب توده‌ای است و نه ائتلافی از سازمان‌های سیاسی یا جبهه‌ی توده‌ای که می‌توانست محل تاثیرگذاری و یا اعمال نفوذ هر سازمان سیاسی‌ای باشد. کنفرانس ملی بعدی، در سال ۱۹۸۸، در تصمیمات جدیدتری، گرایشات مختلف درون حزب را از داشتن صندوق خرج و دخل ویژه‌ی خود و رهبری و نشریات خودشان ممنوع کرد. در پی این تصمیمات، در سال ۱۹۹۳، یک جریان تروتسکیست در درون حزب که از پذیرش این تصمیمات سر باز زده بود، از حزب کنار گذاشته شد. این جریان بعداً خودشان حزب کارگری دیگری درست کردند، که در انتخابات ۱۹۹۴ به لولا رای دادند.

پی. تی در دوره‌ی نسبتاً طولانی‌ای رشد چندانی نداشت و علت اصلی آن، کاهش نقش کارگران صنعت بزرگ - خصوصاً صنعت ماشین‌سازی - بود، که هسته‌ی اصلی حزب را تشکیل می‌دادند. نقطه‌ی عطف در رشد حزب، اعتراضات کارگری سال ۱۹۸۹ بود در اعتراض به قتل چند کارگر توسط نظامی‌ها. از این دوره حزب به سرعت رشد کرد، تا جایی که لولا در اولین تلاش خود برای انتخابات ریاست جمهوری به چهره‌ی مطرحی تبدیل شد. حزب نمایندگان پارلمانی خود را موظف کرد، که یک سوم حقوق شان را به صندوق حزب بریزند. چنین ارزش‌هایی، اعتبار حزب را نزد مردم به عنوان یک حزب جدی کارگری بالا می‌برد. در آغاز دهه‌ی ۹۰ میلادی، دیگر پی. تی بزرگ‌ترین حزب چپ برزیل بود با قریب ۶۰۰ هزار عضو. با این وصف، وجود گرایشات مختلف درون حزب خود یک عامل تضعیف آن نیز بود. این ناهمگونی و انشقاق در حقیقت موقعیت لولا را در انتخابات سال ۱۹۹۴ تضعیف کرد. گرایشات مختلف، در نقاط مختلف برزیل، تاکتیک‌های خود را در کمپین‌های انتخاباتی داشتند و هر کدام تلاش داشتند اکثریت حزب را با خود هم نظر کنند. حزب، اکثریت و نفوذ خود را در بسیاری از مراکز از دست داده بود و به این ترتیب، تصمیم دیگری اتخاذ شد مبنی بر عدم ائتلاف با احزاب و سازمان‌های چپ میانه، با این استدلال که این‌ها پوپولیست هستند. بعد از انتخابات ناموفق ۱۹۹۴ برای لولا، شکل گرایشات درون حزب کمی تغییر کرد. دیگر دو جریان اصلی در حزب وجود داشت، که یکی «دموکراسی رادیکال» نامیده می‌شد و دیگری که همان جریان لولا بود، خود را مدافع حزب باز، توده‌ای و دموکراتیک می‌دانست (که

بعدها به دموکراسی مشارکتی مشهور شد). و همه‌ی این تغییرات، البته به چرخشی راست در سیاست حزب تعبیر شد.

بعد از انتخابات ۱۹۹۴، به قصد تقویت نفوذ حزب، رهبری حزب تصمیم گرفت در استان‌های مختلف با کمک فعالین محلی که اغلب محبوبیت اجتماعی داشتند، دست به تدوین برنامه‌هایی در زمینه‌ی مسایل اجتماعی مختلف از جمله سوادآموزی، بهداشت، مسکن ارزان، تضمین حداقل درآمدی برای خانواده‌های فقیر و غیره بزند. این برنامه‌ها به طور ویژه در استان سانتو آندره (Santo Andre) موفقیت‌هایی کسب کرده بود، تا جایی که احزاب محافظه‌کار رقیب نیز برای جلب آرای مردم دست به اتخاذ برنامه‌های مشابهی زدند. هم‌چنین در منطقه‌ی آمازون، که شهردار حزبی منطقه نقش موثری داشت در توسعه‌ی مناطقی که فقط کشت مطابق موازین حفاظت محیط زیست رایج بود. برخی از چهره‌های حزب کارگر در این مناطق به دلیل پیش برد برنامه‌هایی در مبارزه علیه گروه‌های سازمان یافته‌ی تجارت مواد مخدر، مورد تهدید و حتا قتل قرار گرفتند. پی. تی قریب بیست سال موجودیت خود، علی‌رغم تعداد کم کرسی‌های پارلمانی، توانست با تاثیرگذاری بر تصویب پاره‌ای قوانین و ممانعت از تصویب برخی دیگر محبوبیت به دست آورد. گفته می‌شود، قریب دوسوم نمایندگان پارلمانی حزب از درون فعالیت‌های اتحادیه‌ای و یا جنبش‌های اجتماعی می‌آیند. و هم‌چنین اولین زنی که به مجلس *senaten* راه یافت، از اعضای پی. تی بود.

از زمان تشکیل پی. تی، این حرکت به مثابه هسته‌ی اصلی متحدکننده‌ی جنبش‌های اجتماعی موجود فهمیده شده بود. از همان اوایل دهه‌ی ۸۰ میلادی، اعضای حزب در تلاش بودند هدایت اتحادیه‌های کارگری CUT را در دست بگیرند. هم‌چنین مباحث بسیاری در زمینه‌ی اتخاذ یک رفرم ارضی در جریان بود و اعضای سرشناسی از حزب در کنار فعالین کلیسای کاتولیک در سر و سامان دادن به این حرکت نقش داشتند. در انتهای دهه‌ی ۹۰ میلادی، وقتی که اصلاحات ساختاری منجر به بیکاری فزاینده‌ای در میان کارگران شد و بر موقعیت اتحادیه‌ها تاثیرات شدیدی گذاشت، ام. اس. تی عملاً به مهم‌ترین جنبش اجتماعی تبدیل شد، که این بیکاران را به خود فرا می‌خواند. پی. تی حتا در میان سازمان‌های طبقه‌ی متوسط برای دفاع از محیط زیست نیز مدافع داشت. در مجموع، همه‌ی این وضعیت بود که باعث می‌شد بیش‌ترین طرح‌های مربوط به فعالیت جنبش‌های اجتماعی از طرف پی. تی

حمایت و پیگیری شود. در عین حال، علی‌رغم این حمایت‌ها، پی. تی هیچ وقت موفق نشد حرکت‌های محلی را به حرکت‌هایی سراسری تبدیل کند؛ چرا که آن‌ها عمدتاً مایل به حفظ استقلال و خودگردانی بودند و پی. تی نمی‌توانست بر آن‌ها اعمال اتوریته کند.

در سال ۱۹۹۱، بعد از شکست اولین تلاش انتخاباتی لولا، او به تبعیت از حزب لیبر انگلیس، یک دولت سایه تشکیل داد. این دولت برنامه‌ای تدوین کرد، که از جمله رئوس مهم آن مبارزه علیه فقر و گرسنگی بود. این برنامه، توجه بسیاری را در سطح جامعه به خود جلب کرد و پی. تی توانست این برنامه را با برنامه‌ی «زمین برای بی زمین‌ها» تلفیق کرده و هواخواهان بیش‌تری را جلب کند. هم‌زمان، لولا نهادی (ان. ج. او) را سازمان داد به نام «نهاد شهروندان»، که موظف شد سیاست آلترناتیوی را تدوین کند. یکی از موضوعاتی که این نهاد روی آن کار کرد، تدوین سیاست مسکن بود، با این انگیزه که مسالمتی بی خانمان‌ها را حل کند. بعد از آن، نهاد دیگری دست به کار طراحی برنامه‌ی «گرسنگی صفر» (Nollhunger) شد، برای پایان دادن به گرسنگی در برزیل. تاسیس این نهادها و وظایفی که بر عهده‌ی آن‌ها گذاشته شده بود، توانست زمینه‌های جمع شدن و دخالت بخش زیادی از فعالین جنبش‌های اجتماعی و اتحادیه‌ای را فراهم کند.

پی. تی هم‌چنین یک نهاد سراسری دارد، که وظیفه‌اش تامین زمینه‌های هم‌کاری با احزاب چپ و جنبش‌های اجتماعی است. از انتهای دهه‌ی ۹۰ میلادی، ام. اس. تی یکی از قوی‌ترین جنبش‌های اجتماعی برزیل و در رقابت با پی. تی بوده است. ام. اس. تی، برنامه‌ی اجتماعی و سیاسی‌اش فراتر از مسالمتی زمین و اصلاحات ارضی است و اکتیویست‌های آن در مدارس، چه گوارا، مارکس و لنین را می‌خوانند. پی. تی تلاش کرده است، که مطالبات این جنبش را در برنامه‌های خود بگنجانند، اما این شامل همه‌ی خواست‌های این حرکت نیست. بعد از شکست مجدد لولا در انتخابات سال ۱۹۹۸، او دست به کار سازمان دادن بلوکی متشکل از پی. تی، سی. یو. تی، و ام. اس. تی شد، که بتواند با قدرت بیش‌تری در مقابل سیاست‌های نئولیبرال‌ها دوام بیاورد. ایده‌ی حرکت این بود، که لولا تنها در صورتی می‌تواند پیروز شود، که بتواند صدای اعتراض یک حرکت سازمان یافته و وسیع باشد. اما گسترش و تعمیق بحران و وخامت اوضاع، پی. تی را بر آن داشت سیاست دیگری اتخاذ کند، مبنی بر تلاش برای غلبه بر جناح مرکز. به این دلیل، از شرکت علنی

در حرکات و اعتراضات جنبش‌های اجتماعی خودداری کردند و اعضای حزب به عنوان فرد مجاز بودند این کار را بکنند و نه حزب. پی. تی حتا توافق ام. اس. تی را نیز جلب کرد، که از دست زدن به اشغال زمین‌ها و هر حرکت دیگری که می‌توانست بهانه‌ای به دست نئولیبرال‌ها بدهد، خودداری کنند. هم چنین حزب بلوک متحدی با حزب لیبرال میانه رو ساخت.

حضور و رابطه‌ی پی. تی با جنبش‌های اجتماعی بسته به شرایط تغییر کرده و تابعی از مصالح سیاسی بوده است. پی. تی هم چنین با کارفرمایان دولتی، توافقی استراتژیک دارد که مطابق آن مسالهی افزایش حقوق شاغلین این بخش تابعی است از شرایط و امکانات. از آن جا که در اتحادیه، فراکسیونی هست که وابسته به حزب است و تلاش می‌کند نقش بیشتری در پیش برد امور اتحادیه داشته باشد، این مساله برای پی. تی - امروز که در قدرت است - مشکل ساز شده است.

در سال ۱۹۹۹، لولا و یکی دیگر از رهبران حزب، طرح انقلاب دموکراتیک برزیل در چهارچوب سرمایه داری را به کنگره ارائه دادند، که اساسا برنامه‌ای برای تغییرات ساختاری و رفم‌های اقتصادی بود. این برنامه، با شاخص‌های بسیار روشنی، برنامه‌ای رفرمیستی بود که باز هم بیش از پیش چپ را در درون حزب منزوی می‌کرد (در حقیقت به اعتبار وجود همین چپ بود که پی. تی حزبی چپ شناخته می‌شد). هم چنین باید اضافه کرد، که این مساله در کنار این فاکتور اساسی‌تر که سیستم حکومتی اصولا پا گرفتن و تقویت احزاب محافظه کار را ترجیح می‌داد، به موقعیت چپ در جامعه لطمه زد. در نیمه دوم دهه ۹۰ میلادی، پی. تی موفق شد حمایت شاغلین دولت را نیز جلب کند. افزایش بیکاری ناشی از رفرم در ساختار دولت، که

بیکاری شدیدی را در این بخش رواج داده بود، باعث روی آوردن بخش‌هایی از آنها به سمت پی. تی شد. اما حزب جاذبه‌ی چندانی در میان جنبش دانش جویان، جنبشی که پیش‌تر خاستگاه بسیاری از فعالین سیاسی بود، نداشت. عدم مقبولیت حزب کارگری برای رسانه های رسمی و دولتی باعث می‌شد، که پی. تی نتواند دست به کار یک کمپین تبلیغاتی علنی در رسانه ها شود. واکنش به برنامه های خصوصی سازی دولت کاردووزو یکی از این‌ها بود. حزب نتوانست به موقع و موثر به تبلیغ علیه این سیاست برخیزد و سیاست آلترناتیو خود را برای جلب حمایت جامعه ارائه کند. در سطح جامعه، احزاب کنسرواتیو

و الیت نظامی و الیگارش‌ی قدرت طبعاً مخالف قدرت یابی یک حزب کارگری بودند. اما حزب در درون خود نیز مدام مشکل داشت. گرایشات، خصوصا در سطح منطقی‌های، سیاست‌های مختلفی را پیش می‌بردند؛ سیاست‌هایی که اعتراض به خط رسمی حزب بود و این خود یک دستی پی. تی را تهدید می‌کرد و همین امر در حقیقت در دو انتخابات آخر، مانع رای بالای لولا شده بود.

سال‌های آخر دهه‌ی ۹۰، برای پی. تی سال‌های سختی بود. با افزایش بیکاری‌ها، سی. یو. تی با این که حدود ۲۰ میلیون عضو داشت، توان کافی برای مقابله با کارفرمایان و دولت را نداشت. پی. تی سمپاتی پیشین در میان طبقه‌ی متوسط را که در این دوره جذب سیاست‌های نئولیبرالی شده بودند،



از دست داده بود و به این ترتیب، زمین را به احزاب رادیکال تری مثل حزب کمونیست برزیل (PCdoB) باخت. هر چند یکی از این احزاب بعدها به حزب کارگر پیوست و حزب کمونیست نیز به نیروی غالب در میان دانش جویان تبدیل شد. سال ۲۰۰۰، اولین نشانه های پیش روی پی. تی در سطح گسترده معلوم شد. در انتخابات استان‌ها و بر زمینه‌ی نارضايتی گسترده در مقابل رئیس جمهور وقت، کاردووزو، کاندیداهای حزب ۱۲ میلیون رای - یعنی یک پنجم از مجموعی آرا - را به خود اختصاص دادند و این پیروزی پی. تی به مثابه متفاوت بودن آن از جریانات دیگر تبیین می‌شد. حزبی که چپ تلقی می‌شد،

در مقابل نارضايتی مردم از سیاست‌های رفرم در بازار توسط کاردووزو، برای همگان مقبول تر می‌نمود. این پیروزی راه پیروزی بعدی را در انتخابات سال ۲۰۰۲ برای لولا هموار کرد.

پی. تی هرگز خود را با آرمان‌های سوسیالیستی تعریف نکرده، گرچه خود را حزب سوسیالیستی می‌نامد که معتقد است سوسیالیسم بدون دموکراسی ممکن نیست. افزایش خدمات اجتماعی و دولتی منجر به افزایش کارکنانی شده است، که شغل ثابت دارند و دولت کارفرمایان است. این بخش از شاغلین دولتی در حقیقت الیت ممتازی را به وجود آورده‌اند و این مثل بسیاری دیگر از کشورهای که دولت رفاه دارند، حزب را با این مشکل مواجه کرده که چطور می‌شود هم منافع این بخش را تامین کرد و هم بخشی که بیکار و خارج از سیستم موجود است؟ در حقیقت همین مشکل باعث شد، که در حالی که احزاب نئولیبرال، پایه‌ی طبقه‌ی متوسطی پی. تی را جذب خود می‌کرد، این ام. اس. تی بود که برای توده های وسیع بیکار و فقیر و خارج از سیستم جذابیت می‌یافت. در همان اوایل دهه‌ی ۹۰ میلادی، برای حزب روشن بود که تغییرات جامعه‌ی سرمایه داری، کاراکتر کار صنعتی را تغییر داده است. فقر افزایش یافته و در کنار پایه‌ی اصلی حزب، که شاغلین بخش دولتی با امنیت شغلی بالا بودند، خیل عظیم بیکاران حاشیه‌ی جامعه نیز وجود داشت. در اواخر همین دهه، ضرورت اتخاذ یک سیاست جدید برای غلبه بر وضعیت جاری مشخص بود. این سیاست در حقیقت محتوای نامهی لولاست به مردم برزیل در مقطع انتخابات سال ۲۰۰۲، مبنی بر وعده‌ی رشد اقتصادی و تامین شغل. در انتخابات سال ۲۰۰۲، لولا شرایطی را در مقابل حزب گذاشت و گفت در صورتی حاضر است برای چهارمین بار کاندید شود، که حزب دست او

را برای پیش برد کمپین انتخاباتی، تعیین متحدین و تاکتیک‌ها و تکنیک‌های لازم در پیش برد این امر باز بگذارد. لولا دیگر نمی‌خواست تلاشش فقط معطوف به بالا بردن تعداد آحاد نمایندگان حزب در پارلمان باشد. زمینه‌ی های پیروز شدن در این انتخابات، فی الواقع از انتخابات محلی سال ۲۰۰۰ تدارک دیده شده بود. لولا شخصا در کمپین‌های انتخاباتی شرکت می‌کرد و امکانات و منابع مالی بسیاری برای پیش برد تبلیغات این دوره در نظر گرفته شده بود. برای انتخابات سال ۲۰۰۲، در پی شکست‌های پیشین لولا، شخص دیگری از حزب می‌خواست کاندید ریاست جمهوری باشد و بنا به درخواست حزب و بر خلاف میل

لولا (که می‌خواست رقیبی نداشته باشد) در حزب برای انتخاب کاندیدا رای گیری شد و لولا ۷۰ درصد رای حزب را به خود اختصاص داد. تدارک وسیعی دیده شد و در مقابل چشمان حیرت زده‌ی احزاب نتولیبرال، لولا و ستاد انتخاباتی‌اش، مبلغین برجسته‌ای را استخدام کردند و تبلیغات گسترده و مدرنی را سازمان دادند. بخشی از استراتژی لولا، منزوی کردن جناح چپ حزب و تمرکز بر جلب آرای طبقه‌ی متوسط و کارگران کم سواد بود. لولا در طول دوره‌ی انتخابات از جانب نمایندگان احزاب بورژوا و رسانه‌های جمعی مورد انتقاد بود، که به اندازه‌ی کافی تحصیلات و صلاحیت ندارد. او از یک طرف با بی‌توجهی به این تبلیغات و از طرف دیگر با تاکید بر این که صلاحیت سیاسی است و نه تکنیکی، کار خود را پیش می‌برد. شرکت او در مناظره با روسای بانکها و زمین داران و غیره، به تدریج ضرب تبلیغات منفی علیه او را کم کرد. مبارزه‌ی انتخاباتی لولا به نحو سمبلیکی تبدیل شد به جدال میان آنان که از آینده می‌ترسیدند و آنان که به این آینده امیدوار شده بودند. علی‌رغم این که گفته می‌شود، لولا تلاش می‌کند از توسل به رفتار پوپولیستی اجتناب کند، اما در حقیقت همین باعث موفقیت‌اش شد: تهییج و ایجاد شوق و امید به آینده. (۳)

پورتوآلگره: مهد دموکراسی مشارکتی

پی. تی از بدو تاسیس بر این تاکید کرده است، که انتخابات در خود مهم نیست و این آغازی است برای اعمال فرم‌های رادیکال و هموار کردن راه دموکراسی مشارکتی. شهری که سمبل بیش‌ترین دستاوردهای پی. تی در این زمینه شده، پورتوآلگره است.

پورتوآلگره برای مقاومت‌اش در مقابل دیکتاتوری نظامیان در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۶۴ تا ۱۹۸۵ معروف است. انجمن‌های محلی مردم، که امروز بخش مهمی از دستگاه اداری پیش برد برنامه‌های رفرم است، محبوبیت خاصی داشته‌اند. در حقیقت، به همت همین انجمن‌های محلی در طول سال‌های حکومت دیکتاتورها، این شهر همیشه مامنی بوده برای دگراندیشان و فعالین تحت تعقیب. و همین بعدها زمینه‌ای شد برای محبوبیت ویژه پی. تی و امکان رشد و قوام یافتن گسترده‌ی نهادهای مردمی و سیاست‌های حزب در این شهر. پورتوآلگره مرکز یکی از استان‌های جنوبی است، که متوسط تحصیلات در آن همیشه بالاتر از جاهای دیگر در برزیل بوده است. اما در یک خضیصه با باقی استان‌ها شریک است، شکاف طبقاتی و تبعیضات فاحش اجتماعی. در ۱۹۸۱،

در حالی که یک سوم مردم پورتوآلگره در حاشیه‌ی شهر زندگی می‌کردند، تقریباً همه‌ی زمین‌های شهر در مالکیت ۱۵ خانواده بود. وجود مناسبات فاسد در ارگان‌های دولتی، رشوه خواری، حقه بازی، باند بازی و غیره، ید طولایی داشته است و پی. تی با توجه به پایگاه اجتماعی وسیعی که در این منطقه داشت، به محض پیروزی کاندیداهایش در انتخابات شهرداری تصمیم گرفت درهای نهادهای دولتی را بگشاید و مردم را برای دیدن و خواندن اسناد نهادهای دولتی فرا بخواند. باز بودن دفاتر دولتی و رسمی بر خلاف شیوه‌هایی که تا به حال رایج بوده، روابط جدیدی را به وجود آورده است. وجود گسترده‌ی نهادهای سازمان یافته‌ی جنبش‌های اجتماعی، سنت‌های قوی دموکراتیک و همه‌ی این‌ها باعث شد پورتوآلگره جای ویژه‌ای بیابد. پی. تی در یکی از پیروزی‌های انتخاباتی خود مردم را دعوت کرد، تا به ساختمان شهرداری بیایند و خود در مورد برنامه ریزی برای اختصاص بودجه‌ی شهر شرکت کنند. نحوه‌ی دخیل کردن مردم در تخصیص بودجه، موجب محبوبیت پی. تی در این منطقه شده است. شهردار در عین حال که درآمدهای حاصل از محل مالیات سراسری را به تامین امور اجتماعی تخصیص می‌دهد، خود نیز دست به تاسیس شرکت‌هایی زده است که در حقیقت دولتی هستند و قرار است برای پاسخ گویی به مسایل عمومی باشند. گفته می‌شود که در ایده‌ی دموکراسی مشارکتی پی. تی، همیشه آموزش و امکان تخصص یافتن، نقش محوری‌ای داشته است. یکی از نظریه پردازان این ایده، پاولو فریرز (Paulo Freires) است. نزد او، هدف آموزش، درهم ریختن سنت‌های قدیمی است. وقتی او از تغییرات اجتماعی سخن می‌گوید، همان قدر به فرهنگ اهمیت می‌دهد که به سیاست و اقتصاد، همان نگرشی که امروز بر پی. تی حاکم است. پی. تی نمی‌خواهد صرفاً قدرت را بگیرد و بالای سر مردم باشد، بلکه می‌خواهد درهای نهادهای دولتی را بگشاید و مردم را در تصمیم گیری‌ها دخیل کند. یک پروسه‌ی هم کاری مداوم که هم موجب تغییر فرد می‌شود و هم روابط اجتماعی. چنین تغییر مداومی، نیاز به تغذیه‌ی فرهنگی مداوم نیز دارد.

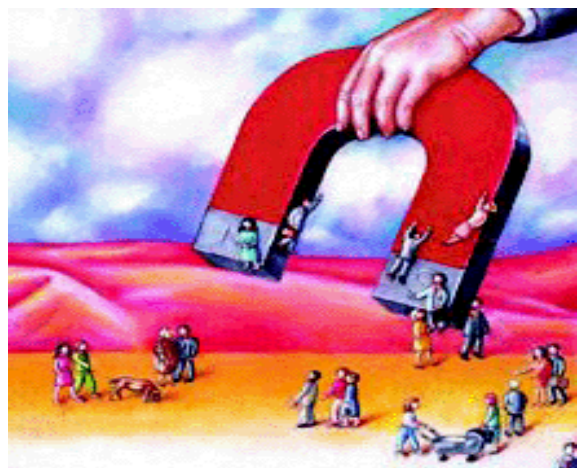
در پورتوآلگره بر مبنای نظر فریرز، کمیته‌ای دایر شده است به نام «کمیته‌ی هماهنگی روابط اجتماعی». کمیته متشکل است از ۲۰ عضو که هر یک نماینده‌ی یک منطقه است و چهار نفر دیگر که دست اندر کار مسایل مربوط به زنان، جوانان، سیاه پوست‌ها و سالمندان هستند. بعضی فعالین این کمیته‌ها از کسانی هستند، که در

جنبش مصادره‌ی زمین‌ها شرکت داشتند و بالاخره توانستند مالکیت قانونی بر این زمین‌ها را با مبارزه بگیرند. برخی معلم و تحصیل کرده بوده‌اند و بسیاری نیز از فعالین کلیسای کاتولیک هستند، که گفته می‌شود در میان اعضای پی. تی پایه قوی‌ای دارند. در طی ۱۵ سالی که پی. تی در این منطقه قدرت داشته است، «کمیته‌ی هماهنگی روابط اجتماعی» نقش زیادی در دخیل کردن مردم در تخصیص بودجه داشته و خود این امر که به اقتصاد مشارکتی (بودجه مشارکتی) معروف است نیز رل مهمی در تقویت دموکراسی مشارکتی به عنوان جزء دیگر سیاست پی. تی داشته است. شهرداری هر سال برای بررسی امر بودجه، جلسات متعددی بر پا می‌کند. در سال ۲۰۰۱، برای شروع بحث بودجه، مردم به محل شهرداری مراجعه کرده و ثبت نام کردند. ابتدا به ازای هر پنج نفر، یک نفر برای شرکت در جلسات بحث بودجه تعیین می‌شد و بعد به ازای هر ده نفر و بعد بیست نفر و غیره. در همین سال، گفته می‌شد که از یک بخش شهر که ۳ هزار نفر جمعیت داشت، ۶۰۰ نفر برای شرکت در جلسه آمده بودند. بسته به این که مردم چقدر شرکت کنند و یا چه مسایلی بیش‌تر مدافع داشته باشند، تقسیم بودجه‌ها متفاوت خواهد بود. با این همه علی‌رغم همه شور و شوقی که پیرامون این شیوه‌ی کار پس از سال‌ها حکومت نظامیان و خان بازی زمین داران بزرگ وجود دارد، نارسایی‌ها بسیار است. نمایندگان شورای شهرداری تصور می‌کنند، که باید تلاش بیش‌تری را صرف دموکراتیزه کردن ساختارهای دولتی کنند و دموکراسی را با اقتصاد مشارکتی تلفیق کرده و مشارکت مردم را از سطح اقتصاد به مسایل سیاسی و سراسری‌تر نیز ارتقا دهند. با این همه، مسایل قابل تعمق بسیار زیاد است. دموکراسی مشارکتی پورتوآلگره نمی‌تواند در خود به جایی برسد. پورتوآلگره نمی‌تواند خود را با دیوار چینی از باقی برزیل جدا کند. سیاست دولت (و هم چنین استان‌های بزرگ) که اغلب در سطح دیگری در انطباق با نهادهای بین المللی و شرایط آن‌هاست، تقریباً خوانایی‌ای با آن چه که در پورتوآلگره می‌گذرد، ندارد. در شرایطی که دولت‌ها از مالیات ثروت مندان کاسته‌اند و بودجه‌های رفاه اجتماعی را کاهش داده‌اند، پورتوآلگره تلاش کرده است خلاف جریان عمل کند و با تجدید تقسیم مالیات‌ها و تخصیص بودجه برای اموری که به فقرا کمک می‌کند، راه دیگری را دنبال کند. اما واضح است این شرایط قابل دوام نیست، اگر به یک حرکت سراسری تبدیل نشود و اگر متکی به یک سیاست سراسری نباشد. نقطه‌ی ضعف دیگری که در این زمینه

بحث می‌شود، این است که این تحرک بیشتر خود را معطوف به تخصیص سرمایه گذاری در شاخه های مختلف و رشته های مورد نیاز مردم کرده است، در حالی که این کافی نیست. مساله به این صورت است، که نیازهای عیدیه مردم پاسخ نمی‌گیرد و شهرداری تحت تاثیر سیاستهای پی. تی در تلاش است با دخیل کردن مردم و سپردن کار به دست خودشان با کمترین بودجهی ممکن مشکلات را حل کند. با همان پولی که شهرداری باید یک مهد کودک را اداره کند، نهادهای محلی و مردمی (اغلب ان. ج. اوها) ده تا را اداره می‌کنند و علت اصلی آن نیز این است که حقوق بسیار کمی به کارکنان آن می‌پردازند و دقیقاً همین جاست که خود باعث تشبیت و پذیرش سیاست تامین اجتماعی با روح نتولیبرالی می‌شوند و توقعات جامعه را از دولت مرکزی کاهش می‌دهند. به علاوه این که، در چنین شکلی از کار معلوم نیست ضبط و ربط کارها چگونه است و مثلاً در همین مورد مهد کودکها آیا پرداختی یک سانی برای همه هست و یا کسی که آشنایی داشته باشد، کمتر می‌پردازد؟ برای مسئولین شهرداریها و فعالین و محققین ان. ج. اوها روشن است، که باید از حد تخصیص بودجه و تقدم بودجه فراتر رفت، برنامه های روشن تری داشت و زمینه های مشارکت مردم در تصمیم گیریهای سیاسی را فراهم ساخت. این البته چیزی است، که در میان فعالین جنبشهای اجتماعی بیشتر احساس می‌شود و نه نزد پی. تی. تا آن جا که به حزب مربوط می‌شود، امروز برای بسیاری روشن است که پی. تی هم چون دیگر احزاب سوسیال دموکرات بیش از پیش از انتخابات و دوری انتخابات تغذیه می‌کند.

سال‌های حکومت کاردوزو

وقتی کاردوزو در سال ۱۹۹۵ به ریاست جمهوری



انتخاب شد، در حقیقت بهترین آلترناتیو در میان الیت سیاسی موجود در دهه های اخیر قلمداد می‌شد. او یک روشن فکر محترم بود، که به چهار یا پنج زبان مختلف صحبت می‌کرد، محبوب و صادق قلمداد می‌شد و یک چهره شناخته شدهی دموکرات و مخالف دیکتاتورها بود. کاردوزو در سطح بین المللی نیز به عنوان جامعه شناسی که توسعه در آمریکای لاتین را از دیدگاه «وابستگی» مطالعه کرده بود، شناخته می‌شد. او به این نتیجه رسیده بود، که رابطهی نزدیکی که این کشورها با کشورهای بزرگ صنعتی و خصوصاً آمریکا برقرار کرده‌اند، نه فقط به توسعه کمکی نکرده، بلکه وضعیت را سخت تر کرده است. او بر آن بود که بورژوازی ملی بزدل و بی ریشهی آمریکای لاتین، ضعیف تر از آن بود که از وجود منوپولهای بزرگ صنعتی برای پیش برد اهداف خود بهره جوید و به این نتیجه رسید، که منطقی لاتین باید هویت خود را باز یابد و راه مستقلی برای توسعه در مقابل خود بگشاید. عقاید کاردوزو باب طبع دولتهای دیکتاتور نبود. از این رو، اواخر دههی ۶۰ میلادی تبعید شد. وقتی در سال ۱۹۷۸ به برزیل برگشت، با ادامهی فعالیت خود، دو سال بعد «حزب جنبش دموکراسی برزیل» را تاسیس کرد، که در آن زمان بزرگ ترین حزب اپوزیسیون بود. در ۱۹۸۲، به عنوان نمایندهی پارلمان با بیشترین رای نسبت به باقی نماینده ها انتخاب شد. در ۱۹۸۵، او در کمک به استقرار یک دولت غیر نظامی نقش موثری ایفا کرد و هم زمان شروع کرد به چرخیدن در محافل رشوه خواران و دلالتان طبقات دارا. در سال ۱۹۹۰، او در دولتی که چرخش به سمت سیاستهای نتولیبرالی و تغییرات در بازار را در دستور خود گذاشته بود، پست مهمی داشت. جولای ۱۹۹۴، برنامه‌ای را در پیش گرفت برای مقابله با تورم که به سطح بی سابقه‌ای رسیده بود: ۱۱۵۸ درصد در ۱۹۹۲ و ۲۷۰۹ در ۱۹۹۳. این برنامه موثر واقع شد و تا حدودی قدرت خرید مردم را افزایش داد. اقتصاد برزیل بعد از دوره‌ای رکود از ۱۹۹۳، با هجوم سرمایه های خارجی و رفرمهای نتولیبرالی در بازار کار (تغییر قوانین کار)، اکنون شروع به رشد کرده بود. حزب کارگر در مقابل این برنامه آچمز شده بود و نمی‌دانست باید از آن دفاع کند و یا علیه‌اش باشد. این برنامه به تحکیم دولت حاکم منجر شد و کسی که از

آن بیشترین سود را برد کاردوزو بود، که اکنون ناجی ملت قلمداد می‌شد. و در حقیقت همین مساله، زمینه های انتخاب او به ریاست جمهوری در سال ۱۹۹۴ را فراهم کرد. و اکنون دیگر روشن بود، که او با بسیاری از ایده های مترقی‌اش وداع گفته است. در این سال، او برای غلبه بر لولا، با جبههی لیبرال (که متشکل بود از زمین داران مرتجع و سیاست مداران بازنشسته) ائتلاف کرد. با این وصف، آن چه که در دورهی حکومت او رخ داد، برای بسیاری غیر قابل پیش بینی بود. در پایان دورهی هشت سالهی حکومت کاردوزو، سرمایه های بین المللی بخش اعظم اقتصاد برزیل را در دست داشتند، بیکاری بیداد می‌کرد، و جنایات و بزهکاری اجتماعی به اوج خود رسیده بود!

در همان دورهی اول ریاست جمهوری، کاردوزو دکترین آمریکایی «توافق واشنگتن» را پذیرفته بود. محتوای این دکترین این بود، که اگر کشوری مثل برزیل رفرمهای نتولیبرالی را در دستور بگذارد و درهای بازار مالی را برای سرمایهی جهانی بگشاید، با سیلی از سرمایه گذاریهای خارجی مورد حمایت و تشویق قرار خواهد گرفت. توافق واشنگتن در محافل دست راستی سیاسی و اقتصادی برزیل به عنوان راه حلی برای همی مشکلات تعبیر شد: این کمک خواهد کرد که قرضها پرداخته شود، مدرنیزه کردن صنایع به سرانجام برسد، تکنولوژی جدید وارد بازار شود که به نوبهی خود بر بازدهی و افزایش تولید شاخه های معطوف به صادرات خواهد افزود. کاردوزو برای انطباق برزیل با ملزومات سیاستهای نتولیبرالی، اقدامات مهمی را در دستور خود قرار داد. پایین بردن نرخ ارز، کاهش خدمات دولتی برای کاستن از مخارج دولت، و تغییر قوانین از جملهی اینها بود. در سال ۱۹۹۸، ادعا می‌شد که نرخ تورم در برزیل ۱/۷ درصد و بسیار پایین تر از کشورهای بزرگ صنعتی است. اجناس برزیلی در خارج کشور گران شد و باعث بحرانی در تجارت گردید. اما چون سیل سرمایه های خارجی به داخل در جریان بود، این مساله به جای این که یک مشکل تلقی شود، به امکان تهیهی ارزان اجناس خارجی تعبیر می‌شد. میزان سرمایه های خارجی به کار افتاده شده در برزیل، ظرف چند سال به شدت سرسام آوری افزایش یافت. این رقم از ۳/۹ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۵، به ۹/۶ در سال ۱۹۹۶ و ۱۷/۸ میلیارد در سال ۱۹۹۷ و ۲۶/۳ در سال ۱۹۹۸ و ۲۹/۹ در سال ۱۹۹۹ و قریب ۳۰ میلیارد در سال ۲۰۰۰ رسید. مطابق گزارش کمیسیون توسعهی سازمان ملل، مقدار سرمایه گذاری مستقیم خارجی

از ۴۲/۵ میلیارد دلار یعنی شش درصد تولید ناخالص ملی (GNP) در سال ۱۹۹۵ به ۱۹۷/۷ میلیارد دلار یعنی ۲۱/۶ درصد از تولید ناخالص ملی رسید. و این در حالی بود، که در همان سالها برزیل را به عنوان یک نمونه‌ی خارق‌العاده در جهان سوم مورد ستایش قرار می‌دادند. برخی از تحلیل‌گران در همین دوره اظهار کردند، این خطرناک است که بخش‌های کلیدی تولید در کنترل سرمایه‌های خارجی باشد؛ چرا که آنها توجهی به نیازهای بازار کشور نمی‌کنند. بخش دیگری از اقتصاددانان بر آن بودند، که سرمایه‌گذاری خارجی برای کشور در حال توسعه‌ای مثل برزیل می‌تواند مفید باشد و امکان افزایش سرمایه‌گذاری و در نتیجه، رشد بیشتر را می‌دهد. این استدلال مبتنی بود بر این منطق ساده، که سرمایه‌های خارجی جای ذخیره‌های داخلی را نمی‌گیرد، بلکه آن را کامل می‌کند. اما آیا سرازیر شدن سرمایه‌های خارجی منجر به سرمایه‌گذاری و توسعه صنعتی بیشتر شد؟ بارسر پیرا (Carlos Bereser-Pereira)، که در اولین دوره ریاست جمهوری کاردوزو از وزرای کابینه‌ی او بود، معتقد است هجوم سرمایه‌های خارجی بر رشد سرمایه‌گذاری در برزیل کمک نکرد. توضیح ساده‌ی او این است که: سرازیر شدن سرمایه‌های خارجی، یعنی دسترسی آسان به ارزهای خارجی و کاهش ارزش دلار در مقایسه با ارز محلی. این باعث بالا رفتن قدرت خرید کسانی می‌شود، که حقوق خود را با ارز محلی دریافت می‌کنند و به نوبه‌ی خود منجر می‌شود به افزایش مصرف (خصوصاً از کالاهای وارداتی) و کاهش پس‌انداز. کاهش ذخایر مردم با سرمایه‌های خارجی در بانکها جبران می‌شود و در نتیجه، چیزی در عرصه‌ی سرمایه‌گذاری اضافه نمی‌شود، بلکه دور باطلی تکرار می‌گردد. نتیجه‌ی این پروسه، به دلیل موج کالاهای وارداتی، اختلال بیشتر در تجارت است. بارسر پیرا معتقد است، که برزیل هم مثل دیگر کشورهایی که چنین وعده‌های توافق‌ناشنگتن را پذیرفته بودند، چیز زیادی به دست نیاورد. سرمایه‌های خارجی به داخل سرازیر شدند و میزان قرض‌ها افزایش یافت. به نظر او، سرمایه‌های خارجی در راستای افزایش تولید و بارآوری به کار نمی‌افتادند (بر خلاف نظر کمیسیون توسعه‌ی سازمان ملل). بخشی از این سرمایه صرف کنترل منابع دیگر می‌شد، بخشی صرف تلاش دولت برای خصوصی‌سازی‌ها (مؤسساتی که به شرکت‌های خارجی فروخته می‌شد و اغلب با تخفیف‌های بسیار). و بالاخره قسمت دیگری نیز به بخش مالی وارد می‌شد، که از نابسامانی‌های حاکم بیشترین نفع را می‌برد.

سرمایه‌ی مالی، با توجه به سابقه‌ی رشوه‌خواری‌ها و دلالی‌ها در الیت سیاسی برزیل، نقش زیادی در تعمیق بحران داشته است. در سال ۱۹۹۸، به دنبال این شایعه که برزیل هم چون روسیه ورشکسته می‌شود، قریب ۳۱ میلیارد دلار توسط بخش مالی از این کشور خارج شد. در این موقع، دولت برای جلوگیری از یک سقوط عظیم مالی، نیمی از ذخایر ارزی خارجی کشور را صرف بالا نگه داشتن ارزش پول کرد. آمریکا از طریق صندوق بین‌المللی پول، ۴۱/۵ میلیارد دلار کمک به برزیل رساند، تا بشود جلوی سقوط دولت را تا دو ماهی که به انتخابات مانده بود، بگیرد. بعد از انتخاب مجدد کاردوزو به ریاست جمهوری، مشاجرات سختی در دولت بالا گرفت؛ چرا که ادامه‌ی سیاست بالا نگه داشتن نرخ ارز می‌توانست منجر به همان فاجعه‌ای شود که در آرژانتین اتفاق افتاده بود. در نتیجه، دولت به سیاست پیشین خود خاتمه داد. این یک فرصت بازسازی کوتاه برای برزیل بود؛ چرا که موج این بحران در اواخر ۲۰۰۰، مجدداً دامن دولت را گرفت. ورود سرمایه‌های خارجی به دلیل بحران در آرژانتین و کاهش رونق عمومی در سطح جهانی کم شده بود. در سال ۲۰۰۱، مجدداً برزیل قرارداد جدیدی با صندوق بین‌المللی پول بست، برای دریافت ۱۵ میلیارد دلار که قرار بود با آن ظرف سه سال بودجه‌ی دولت را به بالانس برساند. اما وضعیت در نتیجه فرار سرمایه‌ها از آرژانتین و تعمیق بحران و پایین رفتن ارزش پزو مجدداً وخیم شد. در نیمه‌ی دوم سال ۲۰۰۲، وقتی که دیگر افکار عمومی و فضای سیاسی نشان می‌داد که لولا این بار در انتخابات پیروز خواهد شد، بخش‌های دیگری از سرمایه‌های کشور خارج شدند. آن‌ها می‌ترسیدند، که لولا از پرداخت بدهی‌ها اجتناب کند. در سال ۱۹۹۵، وقتی کاردوزو رئیس‌جمهور شد، در یک مصاحبه مطبوعاتی ابراز امیدواری کرد دنیا بعدها او را به عنوان کسی به یاد بیاورد، که بیشترین تلاش را برای حل بحران‌های اجتماعی برزیل کرده است. در سال‌های اولیه‌ی حکومت، کاردوزو برنامه‌هایی برای بهبود در بهداشت و درمان و آموزش ارائه کرد. نرخ بی‌سوادی از ۱۹ درصد در سال ۱۹۹۱، به ۱۳ درصد در سال ۲۰۰۰ کاهش یافت. اما اتخاذ سیاست اصلاحات نئولیبرالی، به کلی این تصویر آرمانی او را تغییر داد. تنها چیزی که می‌توانست به دولت امکان مواجهه با نابسامانی‌های اجتماعی را بدهد، تضمین رشد اقتصادی بود. و این نیز با توافق‌ناشنگتن که تأکیدات محکمی بر مبارزه علیه تورم، صرفه‌جویی در بخش دولتی، و نرخ

بهره‌ی بالا را داشت تقریباً غیر ممکن بود. بیکاری و کمبود شغل‌های واقعی بیداد می‌کرد. نرخ بیکاری از ۶ درصد در سال ۱۹۹۴ به ۱۵ درصد در سال ۲۰۰۰ رسید. در میان جوانان و هم‌چنین کارگرانی که سواد بیشتری داشتند، نرخ بیکاری افزایش بیشتری یافت. پروسه‌ای که قرار بود به توسعه و بهبود در برزیل منجر شود، مجدداً کشور را در نقطه‌ای گذاشت که بیشترین چیزی که می‌توانست به بازار کار جهانی بدهد، نیروی کار ارزان و فاقد تخصص شغلی بود. در انتهای ریاست جمهوری کاردوزو در سال ۲۰۰۲، فقط یک سوم جمعیت فعال برزیل به عنوان شاغل ثبت شده بودند و گفته می‌شد، که مثلاً در بخش‌های غیر رسمی در ساوپولو بخشی از مردم ۷۶ ساعت در هفته کار می‌کردند و چیزی معادل ۸۰ دلار دریافتی ماهانه داشتند. در طول حکومت کاردوزو، دولت در قراردادی با صندوق بین‌المللی پول متعهد شد برای معطف کردن بازار کار تلاش کند. در نتیجه، قراردادهای موقت کاری رواج یافت و بسیاری از قوانینی که پیش‌تر ناظر بر بازار کار بود، ملغی شد. قانون ممنوعیت بیش از ۴۴ ساعت کار در هفته از جمله این قوانین بود و بالاخره ابلاغ شد، که لزومی ندارد برزیل متعهد به قوانین و کنوانسیون ۱۵۸ «آی. ال. او» باشد. بیکاری، تغییر در قوانین کار، و درآمدهای پایین، منجر به افزایش بی‌سابقه‌ی «فقر» شد. در سال ۲۰۰۱، از ۵۷ میلیون «فقیر»، قریب ۱۵ درصدشان در وضعیتی بودند که اگر همه‌ی دریافتی ماهانه‌ی شان صرف تأمین غذا می‌شد، باز هم مطابق استانداردهای موجود از تأمین کالری لازم برای زندگی روزمره ناتوان بودند. و این در حالی است که در برزیل نیز مثل بسیاری دیگر از کشورهای مشابه، تفاوت درآمدها به نحو وحشت‌ناکی افزایش یافته و معمولاً سهم درصد کوچک ثروت‌مندترین‌ها چندین و چند برابر بیش از نیمی از جمعیت است که فقیرند، اگر که فعلاً از آن فقیرترین‌ها صرف نظر کنیم. روشن است، که وجود این شرایط به تشدید بزهداری‌های اجتماعی نیز منجر شد. برزیل تا آن جا که مربوط به زندگی جوانان می‌شود، به عنوان یکی از خشن‌ترین کشورها شناخته می‌شود. گفته می‌شود، که از سال ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۱ در اسرائیل و فلسطین آن جا که جنگی مدام در جریان بوده است، ۴۶۷ کودک جان خود را از دست دادند و این رقم برای برزیل در همین دوره زمانی، ۳۹۳۷ است، فقط در ریودوژانیرو! افزایش قرض‌ها و تعمیق بحران، به مثابه یک دور باطل، اوضاع را بدتر و بدتر می‌کرد. برای پرداخت قرض‌ها باز باید قرض گرفته می‌شد، با

بهره های بسیار بالا، که خود مجددا باعث افزایش میزان بدهی‌ها می‌شد. در انتهای حکومت هشت ساله‌ی کاردوزو، میزان قرض‌ها به نیمی از تولید ناخالص ملی رسیده بود.

پلاتنفرم انتخاباتی لولا: برزیل نیازمند تغییر است

لولا در سه دوره‌ی متوالی، سال‌های ۱۹۸۹ و ۱۹۹۴ و ۱۹۹۸، کاندیدای حزب کارگر برای پست ریاست جمهوری بود. علی‌رغم تبلیغات گسترده‌ی رسانه‌ها در مورد لولا و بی‌صلاحیتی او به مثابه رئیس‌جمهور، او قریب ۴۷ درصد آرا را در دور دوم انتخابات در سال ۱۹۸۹ به خود اختصاص داده بود. اما انتخابات سال ۲۰۰۲، متفاوت بود. از پیش از برگزاری انتخابات، تقریباً معلوم بود که لولا این بار پیروز خواهد شد. دولت کاردوزو و سیاست‌های اقتصادی او آن چنان عرصه را بر همگان تنگ کرده بود، که لزوم «تغییر» مسجل بود. تغییری لازم بود و لولا می‌خواست سمبل این تغییر باشد. در مبارزه‌ی انتخاباتی میان کاندیداها در یک بیان کلی می‌توان گفت، که تنها یک پلاتنفرم موجود بود: پلاتنفرم کاردوزو. لولا در حقیقت چیزی بیش از این پلاتنفرم نداشت. تنها تفاوت این بود، که لولا چهره‌ی مردمی بود و این خود او به مثابه شخص بود که سمبل تغییر بود و نه سیاست‌هایش. یک سؤال واقعی این بود، که لولا چه سیاستی را می‌خواهد دنبال کند، که کوردوزو نکرده بود و در این صورت آیا او یک مقلد بد نخواهد شد؟ آیا لولا نباید راجع به بازار اظهار نظری می‌کرد؟ آیا این ناشی از موضع تأیید آمیز او بود یا تنها یک شوگرد انتخاباتی؟ از همان زمانی که نمایندگان صنایع و بانک‌داران او را تأیید کردند، سؤالات بسیاری پیرامون نقش و جایگاه او مطرح شده بود. هر چند که از پیش‌تر نیز لولا به عنوان چهره‌ی اهل مذاکره و تفاهم شناخته شده بود، اما شعار تبلیغاتی او (صلح و عشق) بیش‌تر به عنوان از پیش در یک موضع دفاعی قرار گرفتن تعبیر شد. محور اصلی کمپین انتخاباتی لولا، «تغییر» بود. او ظاهراً در مخالفت با کسانی حرف می‌زد، که مخالف تغییر در برزیل بودند، به طور مشخص حزب حاکم (حزب کاردوزو) که سیاست‌اش ادامه‌ی سیاست‌ها و پلاتنفرم‌های قبلی بود. بنابراین، میان «ادامه» و «تغییر» روشن است که برای مردمی که از فقر و بیکاری و نابسامانی به تنگ آمده بودند، «تغییر» جذابیت داشت. اما آن چنان که برخی مفسرین پس از انتخاب لولا گفته‌اند، تنها تغییر رخ داده، انتخاب خود لولا بود و شاید این نیز تغییر مهمی بود. به زعم برخی دیگر، تغییر وعده داده شده در واقع

تغییر در سیاست‌های خود لولا بود! و حتا گفته می‌شد، که علت نزدیک شدن رابطه‌ی لولا و کاردوزو در جریان انتخابات نیز همین بود، که کاردوزو فهمیده بود آن کس که در شرایط حاضر می‌توانست خط وی را ادامه دهد، لولا بود.

تغییر در چهره لازم بود و نه در سیاست. لولا بلافاصله بعد از انتخاب، از ترس سقوط دولت و کشور، همان سیاست‌ها را دنبال کرد. پیش‌بینی‌های بدبینانه در مورد نقش او به واقعیت می‌پیوست و به سرعت معلوم شد که مهم‌ترین نقش او این است که می‌تواند از سقوط احتمالی برزیل جلوگیری کند. و این توان بالقوه‌ی لولا، همانی بود که حمایت طبقه‌ی حاکم را مجاز کرده بود. بنابراین، اهمیت لولا از زاویه‌ی منافع برزیل یک پارچه طرح می‌شد و نه از موضع میلیون‌ها مردمی که به انتظار برنامه‌ی «گرسنگی صفر» بودند. انتخاب کابینه، پیش‌گویی‌ها را به نوعی تکمیل کرد. او چهره‌ی های سرشناس و محبوبی مثل مارینا دا سیلوا و سیاست‌مدار چپ میگل روستو (Miguel Rosset) را به وزرات محیط زیست و اصلاحات ارضی و کریستو وم بارکو (Cristo vam Buarque) یک آدم خوش فکر و روشن فکر را به وزارت آموزش برگزید. اما در کنار این‌ها، وزیر اقتصاد را از میان دنیای صنعت و بانک و تجارت انتخاب کرد، که هیچ آشنایی با حزب کارگر نداشت. برای پست وزارت توسعه و صنعت و تجارت خارجی، لئویز فرناندو فورلان (Luiz Fernando Furlan) یک صاحب شرکت و عضو شورای مرکزی بانک آمو برزیل، که در حقیقت متعلق به یک مولتی بانک هلندی است، انتخاب شد؛ روبرتو رودیگوس (Roberto Rodrigues)، که ارتباط نزدیکی دارد با موسسات کشاورزی مدرن برزیل، که در بخش تجارت خارجی نیز نقش مهمی دارند. و بالاخره پست مهم ریاست بانک مرکزی به هنریک میرلس (Henrique Meirelles) داده شد، که اولین آمریکای لاتینی‌یی بود که به ریاست بانک بین المللی بستن (Bank of Boston) برگزیده شده بود. این وزرا همگی تعلقات سیاسی بسیار متفاوتی را نمایندگی می‌کردند. در برخی محافل سیاسی از این بحث می‌شد، که لولا نیز مثل بسیاری دیگر از رهبران آمریکای لاتین، که از دل مبارزه‌ی ضد امپریالیستی به قدرت می‌رسند، به فاصله‌ی کوتاهی بعد از گرفتن قدرت از شور و حرارت اولیه دست می‌کشند. و این در همان شش ماهه‌ی اول ۲۰۰۳، با تداوم کمک‌های صندوق بین المللی پول معلوم شد. علی‌رغم این، گویا تردیدی نیست که لولا و حزب کارگر «متفاوت‌اند».

اولین سفر خارجی لولا، به عنوان رئیس‌جمهور، به آرژانتین بود. هم نطق او در کنفرانس مطبوعاتی مشترکی با رئیس‌جمهور وقت این کشور ادواردو دوهایده، و هم تفسیرهای پیرامون آن، حاکی از آن بود که باید کشورهای منطقه‌ی آمریکای لاتین در بازاری درونی، راهی برای غلبه بر بحران‌های پی در پی بیابند. در این زمینه رجوع می‌شد به تجربه‌ی چین و هند، که در هر دو آن‌ها «کنترل سرمایه» اعمال می‌شود و هر دو نرخ رشد سالانه‌ای در حد ۳/۷ تا ۶/۴ درصد را نشان می‌دهند؛ در حالی که در برزیل و مکزیک، دو کشور بزرگ آمریکای لاتین، این رقم در حدود یک تا ۱/۲ درصد بوده است. در همین دوره، بحث‌های زیادی شده و می‌شود برای جلب حمایت جنبش‌های اجتماعی از حکومت لولا. یکی از رهبران جنبش ام. اس. تی می‌گوید، که در دوران کاردوزو ما باید هم علیه زمین‌داران مبارزه می‌کردیم و هم حکومت. الان باید زمین‌داران در مقابل سیاست‌های دولت قرار بگیرند؛ چرا که این دولت برای «تغییر» انتخاب شده است. ما برای پیش‌برد این تغییر و عملی کردن رفم ارضی باید قدرت این جنبش را در صحنه نگه داریم، این حرکت خود به خود پیش نخواهد رفت.

حزب کارگر در حقیقت در نفی سیاست‌های نتولیبرالی با طرح اقتصاد مشارکتی و دموکراسی مشارکتی، آلترناتیوی بود برای پشت سر گذاشتن عوارض خانمان برانداز سیاست اقتصادی نتولیبرالی‌ای که با رفم‌های سیاسی از ۱۹۸۵ شروع شده بود و به سرمایه‌گذاری خارجی گسترده، خصوصی‌سازی‌ها، بیکاری و بسیاری نابسامانی‌های دیگر اجتماعی خاتمه یافت. آن چه که روشن است، حزب کارگر از طریق این گزینه بر آن بوده است مردم حاشیه‌ی جامعه را به متن بیاورد، به گرسنگی پایان دهد، و مسکن و رشد اقتصادی و موجبات دخالت سیاسی مردم را تأمین کند. حزب برای پیش‌برد این سیاست‌ها، حمایت جنبش‌های اجتماعی و بخش‌های وسیعی از جامعه را با خود داشت و از این طریق به عنوان آلترناتیوی دموکراتیک شناخته می‌شد. اما مشکل اینجاست، که دموکراسی هرگز نتوانسته است کاپیتالیسم را چالش کند.

* * *

پاورقی

۱- کتاب اصلی در تهیه این مطلب:

- Sue Branford & Bernardo Kucinski; President Lula och brasiliens arbetarpati; Bokförlaget Atlas, 2003.

- Saad-Filho, Alfredo and Johnston, Deborah (ed.); *Neoliberalism: A Critical Reader*; London: Pluto Press; 2005.

- Panizza, Francisco; 'Brazil need to change': Change as Iteration and the Iteration of Change in Brazil's 2002 Presidential Election; *Bulletin of Latin America Research*; Vol 23, No 4, P 465-482.

۲- شاید یادآوری این نکته بد نباشد، که مذهب غالب در برزیل کاتولیک است که برای قوانین و مقررات سخت و دست و پاگیر اجتماعی‌اش بسیار مورد نقد بوده و به همین دلیل در معرض اصلاحات و تغییرات مطابق شرایط زمان، همان طوری که به نوعی روشن فکران دینی در ایران در رابطه با اسلام مطرح می‌کنند. یکی از موضوعات مورد مجادله نزد کاتولیک‌ها، قائل نبودن آن‌ها به حق سقط جنین بوده است، اما جنبش الهیات برزیل با تجدید نظر در این اصول از این حق دفاع می‌کند. تبیین‌های مختلف از مذهب کاتولیک و کلا نقش مذهب، منشا مباحث و جدال‌هایی در زمینه مطالبات جنبش زنان، نقش مذهب و رفم در آن بوده است. بخشی از مباحث طرح شده در کنفرانس جهانی زن در پکن در سال ۱۹۹۵ در زمینه مذهب، اشاره به همین نقش مذهب کاتولیک و هم چنین اسلام در کشورهای مسلمان دارد.

۳- در کتاب «پرزیدنت لولا و حزب کارگر برزیل» از سه چهره سرشناس در حزب کارگر نام برده می‌شود، که گفته می‌شود در حقیقت توضیحی هستند هم بر دلایل محبوبیت توده‌ای حزب و هم پایگاه اجتماعی آن. مارینا اسمارینا (Marina Osmarina Silva de Souza)، اولین زن عضو پارلمان است. انتخاب او به این سمت، در حقیقت بیان گر فرجه‌ای است که پی. تی برای مردم حاشیه‌ی جامعه در برزیل باز کرده بود. مارینا در یک خانواده‌ی بسیار فقیر و پرت در منطقه‌ی آمازون متولد شد و به قول خودش روشنایی برق را اولین بار وقتی در کودکی بیمار بود و برای مداوا به شهری نزدیک محل سکونت‌اش رفته بود، دید. او از خانواده‌ای بود با ۱۱ فرزند، که سه تای آن‌ها در کودکی و از بی امکاناتی و نبود دوا و درمان مردند. مارینا، ۱۵ ساله بود که توانست از پدر اجازه بگیرد و به یکی از شهرهای نزدیک برود، تا دو رویای خود را متحقق کند. اول درس بخواند و دوم راهبه شود. ۱۶ ساله بود، که برای اولین بار امکان یافت پشت میز مدرسه بنشیند. با کار هم زمان برای تامین مخارج تحصیل، توانست در ۲۶ سالگی

مدرک تحصیلی خود را در رشته‌ی تاریخ از دانشگاه بگیرد. در این فاصله دیگر از فکر راهبه شدن به این دلیل که باید زندگی جنسی را کنار می‌گذاشت، دست برداشته بود و آشنایی با سیاست را در نهادهای مذهبی وابسته به کلیسا آموخته بود. در محل زندگی‌اش دست به کار سازمان دادن شعبه‌ی اتحادیه‌ی سی. یو. تی شد و علی رغم تعلقات مذهبی کاتولیکی‌اش، وقتی با همسرش به علت مشغله‌های بی شمار سیاسی مشکل پیدا کرد، جدا شد. کاری خلاف سنت‌های کاتولیکی رایج در برزیل.

چهره‌ی دیگری که در این سال‌ها با نام حزب تداعی شده و حزب با نام او، بنتی دا سیلوا (Benedita da Silva) است. او اولین نماینده‌ی رنگین پوست منتخب در انتخابات شهرداری بود. بنتی یکی از ۱۳ فرزند خانواده‌ای بود، که در مناطق متروکه و حاشیه‌ای زندگی می‌کردند. او از شش سالگی مجبور به کار شده بود. کار در بازارهای محلی، شاگردی مغازه‌ها، خدمت کاری و بالاخره اولین کار خویش در یک مهد کودک متعلق به محلات اعیان نشین بود. بنتی می‌گوید: بسیاری از چهره‌هایی را که این سال‌ها در راس امور بودند، در مهد کودک تر و خشک کرده‌ام. او در ۱۵ سالگی ازدواج کرد و وقتی ۲۲ ساله بود، پنج فرزند داشت. بنتی می‌گوید، که من رنگین پوستم، زن هستم و متعلق به فقیرترین مناطق برزیل. «من یک دا سیلوا اصیلم.» (da Silva)، دا سیلوا، رایج ترین نام در میان طبقه‌ی کارگر برزیل است. فقر، بیکاری و یک شوهر اغلب مست و دیگر مشکلات زندگی در دوره‌ای او را به فکر خودکشی انداخت. در این موقعیت، از طریق یکی از دوستانش، پایش به کلیسا باز شد و همین راهی شد برای انصراف از خودکشی و تلاش و ادامه‌ی زندگی و در عین حال، یافتن اعتقادات مذهبی شدید. بنتی یکی از اولین چهره‌های درگیر در تشکیل پی. تی بود و از همان سال‌های اواسط دهه‌ی ۸۰ میلادی، فعالیت سیاسی گسترده‌ای داشت و در جریان نوشتن قانون اساسی جدید برزیل نیز بسیار فعال بود. در طول دهه‌ی ۹۰ میلادی، چند مورد به نمایندگی در انتخابات شهرداری انتخاب شد و سرانجام در سال ۲۰۰۳، در دولت لولا به سمت وزیر امور اجتماعی برگزیده شد. بنتی یک کاتولیک مومن است و برای او همیشه حزب بعد از انجیل آمده است!

خوزه جنوینو، فرزند یک خانواده‌ی کشاورز فقیر در شمال شرق برزیل بود. یکی از میلیون‌ها خانواده‌ای که برای یافتن شغل راهی جنوب شدند. او از جوانی به جنبش چپ پیوست و از

فعالین حرکتی بود، که می‌خواست یک جریان چریکی در آمازون شکل دهد. این حرکت توسط پلیس کشف شد و در نتیجه‌ی یک محاصره‌ی عظیم متشکل از ۱۵ هزار نفر ارتشی، درهم شکسته شد. خوزه یکی از دستگیرشدگان این حرکت بود، که پس از سال‌ها شکنجه و زندان مجدداً به سیاست بازگشت. در سال ۱۹۸۲، او یکی از چهره‌های اصلی در شکل گرفتن حزب کارگر بود و تا همین امروز نیز یکی از چهره‌های موثر آن است، که به فراکسیون پارلمنتاریست آن متعلق است. او در نامهای به هم راه یکی دیگر از هم فکرانش - که بعدها شهردار پورتوآلگره شد - در سال ۱۹۹۰ مجموعه مقالاتی نوشتند در مورد تغییر سیاست‌های رفم حزب. یکی از این مقالات در مورد ضرورت متوقف کردن «چپ رادیکال» بود، که به نظر ایشان به پروژه‌ی سوسیالیستی ضربه زده بود. وقتی این حرکت از جانب دیگر فراکسیون‌های حزبی مورد انتقاد قرار گرفت و خیانت به ایدئال‌های قدیمش نامیده شد، خوزه گفت: «اگر من می‌خواهم دنیا را تغییر دهم، باید ابتدا نشان دهم که می‌توانم خودم را تغییر دهم.» خوزه از سال ۱۹۹۸ رهبر اپوزیسیون در پارلمان بود و نقش مهمی در مخالفت با سیاست‌های نتولیبرالی دولت کاردوزو ایفا کرد.

